

❖ توصیف زبانشناختی پارادوکسها یا ❖

❖ عبارتهای متناقض‌نما در ❖

❖ مقالات شمس تبریزی ❖

□ دکتر حسین وثوقی □

دانشگاه تربیت معلم

مقدمه

شمس تبریزی انسانی استثنایی است. جمع بین اضداد است. متّصف به صفات متضاد است، او خود نمود یک پارادوکس است. خاکِ آسمانی است، پلاستینه پوش گوهرنما است. نگاهش پر از خشم و دلسوزی است. مشهورترین و ناشناخته‌ترین عارف ایران است، که خود گوید: «در من چیزی بود که شیخم آن را نمی‌دید، و هیچ کس ندیده بود، آن چیز را... مولانا دید.»

شمس فرزانه‌ای است پر از ابهامات. آوان زندگی‌اش نامشخص است، پایان عمرش در لفافه‌ای از ابهامات پیچیده است. آیا با دشنه بدخواهان از پشت مَورد حمله تراز گرفت و به دیار باقی شتافت یا از فریادی که بر سر مهاجمین کشید آنها را در جا میخکوب کرد و پنهانی از قونیه رخت بریست و برای همیشه خود را از دیگران پنهان داشت؟ چهره عبوس و پرشکنش پر از غرور و خروش بود. برتری‌خواهی بود برای خیرخواهی. سنت براو سنگینی می‌کرد و زایش اندیشه‌های نو سیره معمولش بود. او پر از فریادهای خاموش بود. پر از شعله درون و سردی برون. همان سردی که آتش به‌جان مولانا افکند و او را «مولانا تر» کرد. او را

از منبر فقاقت و وعظ به حلقه سماع و رقص کشانید، و از مسند تدریس و تعلیم به حالت شوریدگی و شاعری رسانید، تا آنجا که او هزارها غزل عاشقانه سر داد. در پنجاه و پنج بحر مختلف شعر سرود و چشمه جوشان شعرش هرگز تا پایان عمر از فوران باز نایستاد.

شمس دامی بود که دانه پنهان کرده بود. هم مرید بود هم مراد، هم عاشق بود هم معشوق. پر از ثروت حکمت بود و فاقد هر نوع بضاعت مادی، پارادوکسی بود مجسم که در هیبت خطاط، خود را چنین معرفی می کند:

... آن خطاط، سه گونه خط نوشتی:

یکی او خواندی، لاغیر

یکی را، هم او خواندی، هم غیر!

یکی، نه او خواندی، نه غیر او!

آن منم!...

براستی این ادعای شمس برچه مبنایی است، از کجا سرچشمه می گیرد و چرا این عارف پلاستینه پوش با دیگران به زبان عامیانه حرف می زند و هرگز درصدد نویسندگی و سخن پردازی نیست اما اعلام می دارد، بلکه هشدار می دهد که:

«آن وقت که با عام گویم سخن، آن را گوش دار که همه اسرار باشد...»

بیشتر اسرار در آن سخن عام گفته شود. سری عظیم باشد که از غیرت در میان

مِضاجِکی باشد.»

عالم عالی قدری که چنین ادعا می کند و فرزانه والا و بی نظیری که گفتار عادی اش پر از رازهای نهان است، طبیعی است که برای افرادی که اهل حال و اسرار نباشند بسیاری از سخنانش مهمل نما باشد و در میان مضاحک بیان شود و گفتار حکیمانهاش متناقض به نظر برسد. اما شمس بکرات از عبارات پارادوکسی استفاده کرده است. پارادوکسهایی که نه برای حلاوت گفتار است و نه برای موزونی کلام. او هرگز تلاشی در پروراندن لفظ و روانی بحث از خود به خرج نمی دهد. او اصلاً سودای سخنوری و قصه پردازی در سر نمی پرورد. کاتبانش یا به روایتی مریدانش گفتار او را به جان خریده اند، به سینه سپرده اند، به رشته تحریر درآورده اند

و حاصل آن اکنون به دست ما رسیده است. گفتار شمس تبریزی تماماً معنا است، جوهر است، طریق است، حکمت است. او خود ادعا می‌کند که: اسرار می‌گویم، کلام نمی‌گویم! گفتار او رنگ عرفان دارد. تبلور نور است، جلای اندیشه است. درخشش اسرار است. تَلَاوُ حقیقت است. اما نگارنده به هیچ عنوان سعی ندارد که در این مقال به بررسی کیفیت و ارزشهای محترمانه کلام شمس پردازد که این امر خطیر خود از وظایف اهل حال و ارباب اسرار است. و ما را یارای ورود به آن عرصه‌های شگفتی نیست.

منظور از این مقاله

در این مقال سر آن نداریم که به درونمایه و جوهر کلام شمس پردازیم و خود را به فضای اسرار و اندیشه‌های عرفانی او برسانیم که این مهم را به اهل خود یعنی اهل ادب و معرفت می‌سپاریم. آنچه در این جستار مطمح نظر است، تحلیل زیانشناختی ساختار عبارتهای پارادوکسی یا عبارتهای مهمل‌نمایی است که شمس تبریزی در مقالات خود به ما ارزانی داشته است. در واقع در این تلاش برآنیم که تنها به تشریح قالب کلام او از نظر زیانشناختی مبادرت ورزیم و نشان دهیم که این همه حکمت و عرفان و مفهوم و اسرار چگونه در لاشه زبان قالب ریزی شده است و به زبان محاوره‌ای به جهانیان عرضه گردیده است و آیا شگفتی در قالب زبان است یا در جوهر کلام، یعنی در قال است یا در حال. خود شمس «عرصه سخن را بس تنگ» می‌بیند و معتقد است که «عرصه معنا فراخ است.» و خطاب به شنونده، به طور ساده و بی‌آلایش توصیه می‌کند که: «از سخن پیش‌تر آ، تا فراخی بینی و عرصه بینی!» او بسیاری از نکته‌های حکیمانه و عرفانی خود را در قالب ساختهای پارادوکسی می‌آورد که بسیار چشمگیر و پرمحتوا هستند، عباراتی که مهمل می‌نمایند ولی در واقع معنای عمیقی را به ذهن متبادر می‌سازند.

هرکدام از پارادوکسهای شمس صدفی را ماند که در خود مروارید گرانبهایی را حفظ کرده است، غواصی را باید که آن صدف برآید و درون آن بگشاید تا دُرّ ثمین آن را از آن خویش گرداند. شمس این حقیقت را خود چنین برملا می‌سازد:

هرکه «سخن عام» را رها کند!

که این سخن ظاهر است، مهم است!

از من، و سخن من، بر (میوه) نخوردا

هیچ نصیبش نباشد.

ما در این جستار تنها به شناخت صورت ظاهر برخی از صدفهای دریای عرفانی شمس نظر داریم. دُر آنها را هرکه یابد خود از آن بهره گیرد. کار ما تحلیلی است بر شیوه گفتار و بررسی و توصیف ساختهای عبارتهای متناقض نما یا پارادوکسی که در مقالات شمس یافته ایم.

شیوه بررسی

برای تجزیه و تحلیل سخنکاوانه و زبانشناختی ساختارهای پارادوکسی شمس، ابتدا به گردآوری آنها از آغاز دفتر اول تا پایان دفتر دوم پرداختیم، آنگاه شباهتهای صوری و مشترکات نحوی آنها را جستجو کردیم و براساس همین معیارها توانستیم عبارتهای پارادوکسی شمس را به چهار الگوی ساختاری متمایز، مقوله بندی کنیم. گرچه مشترکات صوری دلالتهایی بر همگونیهای محتوایی داشتند، خود را از وارد شدن به قلمرو محتوایی بر حذر داشتیم. آنچه را که از این طبقه بندی حاصل شده است در زیر ارایه می دهیم.

توصیف الگوهای ساختاری پارادوکسهای شمس

همان طور که در بالا ذکر شد، از بررسی و مقایسه صوری پارادوکسهای گردآوری شده شمس چهار الگوی عمده و کلی تعمیم داده شد که در این بخش به توصیف یکایک آنها (به ترتیب ساده به مشکل) می پردازیم.

الگوی نخست پارادوکس (جمله اسمیه):

| اسم | اسم | فعل ربطی |
|----------|------|----------|
| مسندالیه | مسند | رابطه |

ارکان اصلی و اجزاء سازنده الگوی نخست عبارتهای مهمل‌نمای شمس، به صورت مسندالیه، مسند و رابطه است که به ترتیب در جدول بالا مشاهده می‌گردد، لکن ممکن است عبارت حرف اضافه‌ای یا متمم هم در برخی از این ساختها وجود داشته باشد و فعل ربطی نیز امکان دارد به زمان حال (است، باشد) یا گذشته (بود) ظاهر گردد.

در این الگوی ساختاری معمولاً اسم آغازین، مسندالیه است و دومین اسم یعنی مسند به نحوی هویت اسم اول را مشخص می‌کند که به اصطلاح زبان‌شناسی آن را مشخص (identifier) می‌نامند. هردو اسم در جهان بیرون یا دنیای فیزیکی دارای یک مرجع (referential) هستند. مثلاً اگر بگوییم: «معلم ما آقای احمدی است.» هردو اسم به یک فرد دلالت می‌کنند و «آقای احمدی» هویت «معلم ما» را تعیین می‌نماید.

ویژگیهای این گونه جمله‌های شمس تبریزی این است که اسم نخست و اسم دوم در عالم معنا و عرف زبان فارسی هردو از یک قماش یا یک مرجع یکسان نیستند بلکه دو عامل متضاد (یا غیر هم مرجع) می‌باشند که شمس تبریزی آنها را با هم سازش پذیر (compatible) می‌سازد و یکسان می‌کند و بین این تضاد تجانس و همگونگی ایجاد می‌نماید که این همنشینی (collocation) خود منبع پارادوکس و منشأ بوجود آمدن عبارت مهمل‌نما می‌گردد. مثالهایی که براساس این الگو در پیکره گردآوری شده، وجود داشته است، به قرار زیر می‌باشند:

- ۱-... هوا [هوس] پرتو نور حُجُب است.
- ۲-... این ترشی شیرینی است.
- ۳-... این غَضَب حلم است.
- ۴-... آنچه از اول تا آخر گفتم چیزی نبود.
- ۵-... هست طالب نیستی است.
- ۶-... باغ سراج اماره است.
- ۷-... باغ همان لَوّامه است.
- ۸-... مرا زهر تریاق است.

۹-... مَنام بندگان خدا خواب نباشد.

۱۰-... و [مَنام بندگان خدا] عین واقعه بیداری باشد.

۱۱-... من چیزی نیستم.

۱۲-... خواب تو عین بیداری است.

۱۳-... خواب تو عین بیداری بود.

از بررسی نمونه‌های یاد شده در بالا، ملاحظه می‌شود که روابط معنایی بین اسم نخست و اسم دوم علت واقعی شکل‌گیری نوعی پارادوکس و یا دلیل اساسی در به وجود آمدن یک عبارت متناقض‌نما می‌باشد و این رابطه به‌طور دقیقتر به سه نوع مختلف تفکیک پذیر می‌باشد که در زیر می‌آوریم:

روابط معنایی بین مسندالیه و مسند در الگوی نخست

(۱) رابطه تضاد. و آن رابطه‌ای است که در آن دو عامل یا مرجع متضاد، توسط

شمس تبریزی مترادف و هم مرجع قلمداد می‌گردند و با فعل ربطی مثبت همنشین

می‌گردند. این رابطه در جدول زیر نشان داده می‌شود:

جدول شماره ۱: عناصر متضاد که مترادف یا هم‌مرجع قلمداد می‌شوند

| اسم نخست | مترادف با فعل ربطی در حالت مثبت | اسم دوم |
|-----------|---------------------------------|---------|
| ترشی | = | شیرینی |
| غضب | = | حلم |
| زهر | = | تریاق |
| هستِ طالب | = | نیستی |
| مَنام... | = | بیداری |
| خواب | = | بیداری |

(۲) رابطه ترادف. و آن رابطه‌ای است که در آن اسم نخست و اسم دوم

به صورت دو عامل مترادف یا هم‌مرجع هستند، اما توسط شمس تبریزی به صورت

متفاوت یا متضاد قلمداد می‌شوند، لذا با فعل ربطی منفی همنشین می‌گردند. این

ارتباط را در جدول زیر ملاحظه می‌کنیم:

جدول شماره ۲: عناصر مترادف که متضاد یا غیر هم‌مرجع قلمداد می‌شوند

| اسم نخست | متضاد با فعل ربطی در حالت منفی | اسم دوم |
|--------------------|--------------------------------|---------|
| آنچه (از ... گفتم) | # | چیزی |
| منام (بندگان ...) | # | خواب |
| من | # | چیزی |

(۳) رابطه اسمهای غیر هم معنا و غیر متضاد. و آن رابطه‌ای است که در آن دو عامل غیر هم معنا و غیر متضاد، توسط شمس تبریزی با هم مترادف گرفته می‌شوند. شبیه نمونه‌های جدول زیر:

جدول شماره ۳: عناصر غیر هم معنا که مترادف قلمداد می‌شوند

| اسم نخست | مترادف با فعل ربطی در حالت مثبت | اسم دوم |
|-----------|---------------------------------|-----------------|
| هوا [هوس] | = | پرتو نور حُجُبْ |
| باغ | = | سراج اماره |
| باغ | = | همان لَوامه |

در مورد الگوی نخست، لازم به یادآوری است که هریک از اسمهای نخست یا دوم ممکن است از یک یا چند کلمه ساخته شده باشند که یکی از آنها اسم هسته (head noun) و بقیه عامل تعریف یا وابسته (modifier) آن می‌باشد. در یک مورد عامل تعریف حتی به صورت جمله‌واره و صفتی: «از اول تا به آخر گفتم» ظاهر شده است که البته توصیف بالا را در مورد الگوی کلی پارادوکس نقض نمی‌کند.

الگوی دوم پارادوکس (جمله اسمیه):

| اسم | صفت | فعل ربطی |
|----------|------|----------|
| مسندالیه | مسند | رابطه |

صفت موجود در الگوی دوم از یک کلمه صفتی و یا از یک عبارت توصیفی

ساخته شده است که نوعی کیفیت خاص یا خصوصیت ویژه را برای مسندالیه مشخص می‌کند. این نوع مسند را در اصطلاح زبانشناسی عامل تعریف (modifier) گویند. در گفتار معمولی و غیرپارادوکسی این گونه عوامل تعریف (مسند) نوعی مناسبت همنشینی و سازش معنایی با موصوف خود (مسندالیه) دارند، اما چنانچه ارتباط معنایی عوامل توصیف جمله‌های پارادوکسی شمس را با مسندالیه‌های مربوطشان مورد مذاقه قرار دهیم، ملاحظه می‌کنیم که (بدون در نظر گرفتن فحوای کلام) هیچ نوع سازش معنایی یا مناسبت همنشینی بین آنها برقرار نیست، تنها اراده قوی، ذوق سرشار و اندیشه ژرف شمس آنها را به نوعی پیوند داده و سازش پذیر نموده است تا مفهوم حکیمانه‌ای را پایه‌ریزی کند. در زیر نمونه‌های پارادوکسی را که براساس این الگو در پیکره مورد بررسی گردآوری شده‌اند ارایه می‌دهیم:

۱- من سخت آشکار آشکارم و سخت نهان نهان. (تکرار الگو)

۲- تو دور نزدیکی. (-ی = هستی)

۳- [تو] نزدیک دوری. (-ی = هستی)

۴- دانستن این کمال است و نادانستن این کمال کمال.

۵- هوا [هوس] قاطع شهوت است.

۶- هر مسلمانی را ملحدی دریایست است.

۷- هر ملحدی را مسلمانی [دریایست است]. (محذوف به قرینه)

۸- لطف خدا با قهر او برابر است.

۹- موسی از فرعون، فرعون تر بود.

۱۰- او (فرعون) از او (موسی) ولی تر بود.

به‌طور کلی سه نوع ناسازگاری یا عدم مناسبت بین صفت و اسم که جایگاه مسند و مسندالیه جمله‌های بالا را اشغال کرده‌اند قابل تشخیص است که در زیر به بحث آنها می‌پردازیم:

(۱) عناصر سازنده عامل تعریف یا عبارت وصفی از دو عنصر متضاد ساخته شده است که کیفیت نامناسب و ناسازگاری را به مسندالیه نسبت می‌دهد، مانند نمونه‌های موجود در پیکره گردآوری شده که در زیر ارایه می‌گردند:

جدول شماره ۴: عبارت توصیفی متشکل از دو عنصر متضاد

| اسم | رابطه متناسب یا سازگار با فعل ربطی مثبت | صفت (از عناصر متضاد) |
|-----|-----------------------------------------|--------------------------|
| من | = | آشکار آشکار و نهانِ نهان |
| تو | = | دورِ نزدیک |
| تو | = | نزدیکِ دور |

(۲) معنای عبارت وصفی در عرف و منطق زبان، کیفیت خلاف واقعی را به مسندالیه نسبت می دهد، مانند نمونه هایی که در جدول زیر مشاهده می شوند:

جدول شماره ۵: عبارت وصفی خلاف واقع برای موصوف

| اسم | رابطه خلاف واقع با فعل ربطی مثبت | صفت (خلاف واقع) |
|------------|----------------------------------|------------------------|
| هوا [هوس] | = | قاطع شهوت |
| لطف خدا | = | برابر با قهر او |
| ملحدی | = | هر مسلمانی را در بایست |
| مسلمانی | = | هر ملحدی را در بایست |
| موسی | = | از فرعون فرعون تر |
| او (فرعون) | = | از او (موسی) ولی تر |

بنابراین، عوامل تعریف یا عبارتهای توصیفی که شرح آن در بالا گذشت، خصوصیتی را به مسندالیه خود نسبت می دهند که حالت عادی و عرفی ندارد و خارج از منطق و تداول زبان است، لکن شمس تبریزی توانسته است از این عناصر ناسازگار و خلاف عرف مفاهیمی حکیمانه و عبارتهای پرمغز و عارفانه ای بدست دهد که تنها پس از تأمل و کنکاش برای اهل ادب استنباط کردنی است و تحسین و شوق آنان را برمی انگیزد.

الگوی سوم پارادوکس (جمله فعلیه ساده):

| اسم | (اسم) | (عبارت حرف اضافه ای) | فعل |
|----------|---------|----------------------|------------------|
| مسندالیه | (مفعول) | (قید یا متمم) | فعل متعدی / لازم |

براساس این الگو که خود از تعمیم یافتن چند نوع جمله فعلیه (با فعل متعدی، لازم یا شدن) شکل گرفته است و می تواند به طور اختیاری (نه حتمی) مفعول و قید هم داشته باشد، پارادوکس هایی توسط شمس ساخته و ارایه شده اند. منبع تشکیل پارادوکس روابط بین برخی از اجزاء جمله با یکدیگر است و تحلیل آنها بالطبع پیچیده تر و متنوع تر از الگوهای پیشین می باشد. جمله هایی را که حاوی این نوع پارادوکس هستند و از مقالات شمس گردآوری شده اند در زیر می آوریم و در هلالهای مقابل هریک، به رابطه بین کلمات و عباراتی که ایجاد پارادوکس کرده اند اشاره ای می نماییم:

- ۱- او را عاشق گوئیم به معنی معشوق. (ترادف عاشق و معشوق)
- ۲- حُجِبِ نور را نهایت است. (اضافه تشبیهی نور برای حُجِبِ)
- ۳- از ملحدی راه مسلمانی یابی. (از ملحدی به مسلمانی)
- ۴- از نهایتِ ظاهری پنهان شده است. (رابطه علی بین ظاهر و پنهان)
- ۵- آن کُشتن موجب هزار زندگی است. (رابطه علی بین کشتن و زندگی)
- ۶- نه کفر ماند و نه ایمان. (شرایط یکسان برای کفر و ایمان)
- ۷- من کو؟ (من حاضر، حضور ندارد)
- ۸- از آن نیست بیارا (رابطه فعل «آوردن» و اسم «نیست»)
- ۹- مرد شراب افکن هرچند می خورد هشیارتر. (شراب خواری موجب هشیاری)
- ۱۰- تا گلو پر شد [از می] همچنان هشیار. (می خوردن و هشیاری)
- ۱۱- آری «گفتن» هست، اما بی حرف و صوت. (رابطه گفتار و نبود حرف و صوت)
- ۱۲- در وصال گفت نگنجد، نه بی حرف و صوت و نه با حرف و صوت. (رابطه بین گفتار و عدم ارتباط کلامی)

الگوی چهارم پارادوکس (جمله چند پایه ای مرکب یا ترکیبی):

جمله واره درونه گیر [جمله واره درونی شده]

یا جمله واره مستقل + جمله واره مستقل

الگوی چهارم یا از یک جمله مرکب (compound senterce) تشکیل می شود یا

از یک جمله ترکیبی (complex sen.) که هرکدام حداقل دو جمله‌واره را دربر می‌گیرد. اگر جمله‌واره‌ها یکی پس از دیگری به دنبال هم قرار گیرند و در هم تداخل نکنند جمله مرکب حاصل می‌شود، اما در ساخت جمله ترکیبی، یکی از جمله‌واره‌ها دربرگیرنده جمله‌واره دیگر می‌باشد اولی را جمله‌واره درون‌گیر (embedding cl.) و دیگری را جمله‌واره درونی شده (embedded cl.) می‌نامند. در این صورت جمله‌واره دوم جزء سازنده‌ای از جمله‌واره اول به حساب می‌آید و یکی از نقشهای اسم، صفت یا قید را در آن ایفا می‌کند. به هر حال، چه جمله حاصل مرکب باشد یا ترکیبی، جمله‌واره‌های موجود در آنها هرکدام حامل پیام (message) خاصی است که جوهر یا درونمایه پیام و نحوه روابط آنها با هم ایجاد نوعی پارادوکس یا عبارت مهمل نما می‌نماید. در زیر نمونه‌های این نوع پارادوکسهای شمس را همراه با روابطی که بین جمله‌واره‌های آنها برقرار می‌گردد، ارایه می‌دهیم:

الف - رابطه علت و نتیجه (cause & effect) که خلاف عرف و منطق معمول شناخته می‌شود ولی شمس آنها را به هم سازش داده و از آنها مفهومی متعالی به وجود آورده و به ما عرضه کرده است، مانند نمونه‌های زیر:

۱- هر که آن تیر را دورتر انداخت محرومتر ماند. (در معنای عرف نتیجه پیروزی

است)

۲- هر چند می‌خورند هشیارتر شوند. (نتیجه می‌خوردن هشیاری است.)

۳- مرگ تو را از دور می‌بیند می‌میرد. (مرگ خود مردنی تصور شده.)

۴- والله که تا محو نشود از نحو خبر ندارد. (باخبر شدن هنگام محو شدن)

۵- و خود را رنجور دارد تا سالم باشد از آفات. (سلامتی در نتیجه رنجوری)

ب. رابطه شرط و جزای شرط: که ممکن است جزای شرط محتمل باشد یا نباشد

و به مفهوم منفی به کار پرده شده باشد.

۱- اگر مرا ببینی سلام مرا برسان. (من حاضر و من غایب)

۲- اکنون اگر مستی باش تا هوشیار شوی. (شرط هشیاری ادامه مستی است.)

۳- می‌خورند، مست شوند اینها، مستان هشیار. (شرط هشیاری مستی است.)

۴- ای سخن بی حرف! اگر تو سخنی پس اینها چیست. (شرط سخن سکوت

است.)

۵- در جانب معصیت، اگر تاکنون از حرام پرهیز می کردی، می باید که بعد از این از حلال پرهیز کنی. (در پرهیز از معصیت از حلال پرهیز کن.)

ج. رابطه تناظر و تضاد:

(الف) تناظر

۱- آنکه اماره نامش کرده اند، خود مطمئن است. (تناظر اماره و مطمئنه)

۲- هم در عدم عمر کرد، هم در عدم جان بداد. (تناظر عمر کردن و جان دادن در

عدم)

۳- چون رسید سرگردان چون باشد، وگر نرسید سرگردان چون باشد. (عدم

سرگردانی در رسیدن و نرسیدن)

۴- از نحو آن کسی خبر ندارد که او محو باشد. (تناظر وجود و محو فرد)

۵- والله که تا محو نشود هیچ از نحو خبر ندارد. (تناظر محو نشدن و خبردار

نشدن)

۶- و هرسختی می شنیدم بی سین و خاونون، هرکلامی بی کاف و لام و میم، و از

این جانب سختی می شنیدم. (تناظر سخن با عدم حرف و صوت)

۷- کسی که ما را دید یا مسلمان مسلمان شود یا ملحد ملحد. (تناظر مسلمان و

ملحد)

۸- آن لحظه که آن «گفت» است «فراق» است. (تناظر گفت و فراق)

(ب) تضاد: برقراری رابطه بین دو مفهوم متضاد که در حالت عادی مانع الجمع

هستند.

۹- اسرار می گویم، کلام نمی گویم. (گفتار در تضاد با کلام)

۱۰- کسی که از دور در حضور باشد، خود نزدیک چگونه باشد. (تضاد حضور و

نزدیک)

۱۱- دوا این که من نخورم تا تو نیز نخوری. (تضاد دوا و نخوردن آن)

۱۲- بر دریا گذر کنند و ایشان را دامن تر نشود. (تضاد آب و تر نشدن)

۱۳- آن لحظه که در آن «گفت» است، «فراق» است، وصال نیست. (تضاد گفت و

وصال)

نتیجه بحث

آنچه از بررسی و توصیف الگوهای پارادوکسی برگرفته از مقالات شمس تبریزی حاصل می‌شود این است که منشأ شکل‌گیری و منبع تولید عبارتهای مهم‌نمای او به هیچ وجه مستلزم نوآوریهای دستوری و صورتهای ابداعی نحوی نبوده است. کاری که شمس در پرورش عبارتهای متناقض‌نما انجام داده، در واقع گزینش هوشمندانه افعال و واژگانی و عبارتهای معنایی ویژه‌ای بوده است که آنها را طبق طرحهای دستوری زبان فارسی هم‌نشین ساخته است.

به‌طور کلی، شمس تبریزی در مورد گزینش افعال معنایی خاص و ترکیب جفت جفتی نحوی آنها از سه شگرد حکیمانه یا سه راهبرد زبانشناختی رندانه استفاده کرده است تا به خلق پارادوکسهای شگفت‌انگیز دست یازد. این شگردها بدین ترتیب می‌باشند:

(۱) هم‌نشینی و برقراری ارتباط دستوری بین دو فقره واژگانی یا دو عبارت معنایی متضاد به گونه‌ای که در متن به صورت هم‌معنا یا مترادف بکار برده می‌شود و بین آنها نوعی سازش معنایی و همگونگی محتوایی ایجاد می‌گردد.

(۲) هم‌نشینی و برقراری ارتباط نحوی بین دو فقره واژگانی مترادف یا دو عبارت هم‌معنا به گونه‌ای که در متن به صورت متضاد در می‌آید و به نوعی بین آنها تباین معنایی ایجاد می‌گردد.

(۳) هم‌نشینی و برقراری ارتباط ساختاری بین دو واحد معنایی غیر هم‌معنا و غیر متضاد به گونه‌ای که در متن نسبت به هم یا مترادف و یا متضاد قلمداد می‌گردند. این گونه هم‌آییها (co-occurrences) و هم‌نشینیهای (collocations) واژه‌های خارق‌العاده، برخلاف فرایندهای هم‌نشینی متداول زبان فارسی و عرف معنایی انجام گرفته است. اگر گفتار شمس صبغه محاوره‌ای دارد و سبک گفتاری آنها بر شیوه نوشتاری غالب آمده است نباید آن را از نظر دستوری خارج از فرم و نرم زبان فارسی دانست.

همان‌طور که در ساخت الگوهای پارادوکسی مشاهده گردید، روابط دستوری بین زوجهای معنایی یا واژگان، همان رابطه‌های دستوری متداول بین مسندالیه با مسند اسمی، مسندالیه با مسند وصفی، فاعل با فعل، فعل با مفعول، مفعول با ممیز

مفعول، قید یا متمم با فعل، جمله‌واره مستقل با جمله‌واره وابسته، جمله‌واره مستقل با جمله‌واره مستقل دیگر و غیره برقرار می‌گردد که در این قالبهای دستوری روابط معنایی ویژه‌ای به وجود می‌آیند که ایجاد پارادوکس می‌نماید. مثلاً جمله زیر که از بیانات شمس است:

اورا عاشق گوئیم به معنی معشوق.

خود تأویلی است از: «اورا عاشق به معنی معشوق گوئیم.» که در آن «عاشق» مفعول است و «به معنی معشوق» ممیز مفعول می‌باشد و به معنای این است که: «عاشق معشوق است.» یعنی دو واژه متضاد به صورت مترادف بکار برده شده‌اند.

در خاتمه باید اذعان داشت که همه اربابان علم ادب بر این باورند که عبارتهای پارادوکسی که توسط شمس تبریزی ساخته و عرضه شده‌اند از معنای عمیق، مفاهیم عرفانی، تعالیم حکیمانه و تصاویر مسحورکننده برخوردارند به گونه‌ای که خواننده اهل حال و صاحب فضل و کمال را به تحسین و ستایش وادار می‌دارد و او را از لذت عرفانی و شهد دلنشین معانی سرشار می‌سازد.

کتابنامه

استعلامی، محمد. مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. رومی. (مقدمه)، ۶ مجلد، زوآر. ۱۳۶۹

تدین، عطاءالله. مولانا و طوفان شمس. انتشارات تهران. ۱۳۷۲

صاحب‌الزمانی، ناصرالدین. خط سوم، مطبوعاتی عطائی. ۱۳۵۱

نصیری، بهروز. شمس تبریزی و دارالصفای خوی. مرکز پخش: نشریه صاحب،

تبریز. ۱۳۷۷

موحدی، محمدعلی. مقالات شمس تبریزی. انتشارات خوارزمی. ۱۳۶۹